



یادداشت

جامعه در حرکت بسوی خلق جنبش انقلابی

صادق کار



در این هفته در چهل و ششمین سال پیروزی نیروهای ضد انقلاب بر انقلاب ۵۷ درست در روزهایی که رژیم چهل و ششمین سال پیروزی خود را داشت جشن می گرفت، اعتراضات اجتماعی نیز دوباره سر برآورد و جشن پیروزی آنها را به کام شان زهر کرد. خود آنها از شدت مخالفت مردم با رژیم شان اطلاع داشتند، اما تصور نمی کردند پس از آن همه کشتار و چشم کورکردن و ترورهای آشکار و پنهان و به زندان انداختن دهها هزار نفر از مبارزان جنبش زن، زندگی، آزادی، شاهد اعتراضاتی مانند آنچه در دهدشت رخ داد باشند و یک هفته را در خوف سرایت اعتراض خیابانی شجاعانه مردم محروم دهدشت بسر ببرند.

اعتراض سه روزه دهدشت سرکوب شد، اما به رغم سرکوب کابوس وقوع برآمد جنبش انقلابی دیگری از جنسی به مراتب رادیکالتر از جنبش های پیشین، در جامعه ای که نارضایتی، نفرت و اعتراض از رژیم سراسر آن را فرا گرفته است و هر آن جرقه ای می تواند به انفجاری بزرگ منجر شود رژیم را رها نخواهد کرد.

دامنه نارضایتی از رژیم و تمایل به سرنگون کردن آن هر روز که می گذرد وسیعتر می شود و بخش های از حامیان پیشین و مردم رژیم را به صف مخالفان می راند. حالا از کارگر شاغل و بازنشسته و کشاورز و حاشیه نشین گرفته تا کسبه کوچک و متوسط و حتی بخشی از لایه های بالایی از صاحبان صنعت، به این نتیجه رسیده اند که باید این رژیم فاسد و ناکارآمد و ماجراجو را که سد راه توسعه کشور شده و حتی از تامین برق و گاز مورد نیاز مردم و صنعت درمانده است و بهانه بدست جنگ طلبان برای حمله به ایران می دهد از میان بردارند.

به غیر از کارگران، معلمان، بازنشستگان که سالهاست هاست در حال اعتراض و مبارزه هستند، بخشهای وسیعی از کسبه نیز بارها با اعتصاب و بستن محل های کسب خود به رغم وجود جو امنیتی نارضایتی خود از رژیم ناکارآمد و فاسد را به عیان نشان داده اند.

قطع پیاپی برق، افزایش ساعت به ساعت قیمت ارزهای خارجی و کالاها و سقوط قدرت خرید مردم باعث رکود کار و کسب آنها شده است. صنعتگران و صاحبان کارگاه و کارخانه های کوچک و همه ی آنهايي که کسب و کارشان در اثر قطع برق و گاز کساد و بعضا در معرض ورشکستگی قرار گرفته اند، دارند به صفوف مخالفان رژیم ملحق می شوند و هر روز که می گذرد صدای اعتراض شان بلندتر می شود.

اگر تا مدتی پیش عده ای از مردم هنوز تصور می کردند با برکشیدن پزشکيان توسط خامنه ای و اصلاح طلبان محافظه کار ممکن است گره ای از کارشان گشوده شود، اینک مایوس و نا امید شده اند و دریافته اند که در نظام فقهاتی با آمدن و رفتن روسای جمهور بدون اذن ولی فقیه تغییری میسر نیست و به حالشان



فرق نمی کند که رئیسی رئیس جمهور باشد یا پزشکیان یا جلیلی
یک تحول در میان عموم لایحه های اجتماعی مختلف رخ داده است و آن این است که با وجود این رژیم روز
به روز وضع شان بدتر و غیر قابل تحملتر می شود و توهمات در مورد تغییر از طریق اصلاحات کلا به یاس
تبدیل شده است.
رژیم بعد از تجربه رسوای پزشکیان که حتی به اندازه احمدی نژاد و روحانی جرأت مخالفت با هیچ یک از
فرمانهای خامنه‌ای را ندارد، آس دیگری در آستین برای رو کردن ندارد

از جنبش نه به اعدام برای متوقف کردن و ابطال احکام اعدام حمایت و به آن بپیوندید!

ما از جنبش زن، زندگی، آزادی و مطالبات دمکراتیک و مترقی آن حمایت می کنیم!
برقرار و مستحکم باد پیوند میان جنبش زن، زندگی آزادی با جنبش مطالباتی کارگران
و مزد و حقوق بگیران!

برابری جنسیتی در محیط کار بخش نهم

فیضا علی



6.4 رویکرد چندلایه

پژوهشهای پیشین نشان می‌دهند که زمینه‌های اجتماعی و نهادی ممکن است نقش عمده‌ای در
شکل‌دهی به وضعیت گروه‌های محروم، مانند زنان، در امر اشتغال ایفا کنند. اگرچه در چند دهه اخیر،
بسیاری از کشورها در زمینه قانونگذاری برای فرصت‌های برابر پیشرفت قابل توجهی داشته‌اند، اما صرف
وجود قانون برای تبیین پیشرفت (یا عدم پیشرفت) در فرصت‌های برابر در یک جامعه کافی نیست. عوامل
دیگری نیز وجود دارند، که باید برای داشتن یک دیدگاه جامع درباره فرصت‌های برابر در نظر گرفته شوند. این
عوامل در ادامه مورد بحث قرار خواهند گرفت.
سید و اوزبیلگین، در نظریه‌پردازی خود درباره یک رویکرد چندلایه به مدیریت تنوع، چارچوبی مرتبط را



پیشنهاد می‌کنند که شکاف بین لایه های تحلیل کلان-اجتماعی، میانی-سازمانی و خرد-فردی را پر کرده و منجر به رویکردی جامع‌تر، واقع‌گرایانه‌تر و متناسب با زمینه برای مدیریت تنوع می‌شود. این نویسندگان استدلال می‌کنند که یک رویکرد مرتبط برای درک کامل انتخاب‌های فردی، فرایندهای سازمانی و شرایط ساختاری ضروری است، زیرا آنها عواملی اند که همگی به‌طور جمعی موجب استمرار نابرابری قدرت و محرومیت در زمینه‌های اجتماعی و اشتغال می‌شوند. پیش‌تر از آنان، هیرش و چا نیز در بررسی پژوهش‌های مربوط به تبعیض شغلی در ایالات متحده عواملی را در لایه فردی، محیط کار و اجتماعی شناسایی کرده بودند که به تفاوت در تبعیض جنسیتی و نژادی در محیط‌های شغلی منجر می‌شوند. آنها توانستند در هر لایه بین عواملی تمایز قائل شوند که بر سمتگیری‌های جنسیتی و نژادی کارفرمایان تأثیر می‌گذارند و عواملی که بر توانایی قربانیان بالقوه در تشخیص واقعیت‌های تبعیض‌آمیز در محیط کار اثر دارند. شواهدی از به‌کارگیری رویکرد چندلایه در پژوهش‌های علمی اخیرتر وجود دارند. به‌عنوان نمونه، ال‌عریس و اوزبیلگین، با اتکا به یک مطالعه کیفی درباره مهاجران ماهر "خویش فرما"ی لبنانی در فرانسه، رویکرد چندلایه را به‌عنوان جایگزینی برای نظریه‌های مدیریتی که مشاغل مهاجران را صرفاً در چارچوب سازمانی یا فردی بررسی می‌کنند، اتخاذ کردند. در این پژوهش، نویسندگان توضیح دادند که چگونه می‌توان تجربیات کاری بین‌المللی مهاجران "خویش فرما" را به شیوه‌ای که ماهیت چندبعدی و چندلایه آن را منعکس کند، ثبت کرد. به‌طور مشابه، سید و موری نیز در مطالعه‌ای درباره چالش‌های مرتبط با زبان انگلیسی که زنان مهاجر با آن مواجه اند، رویکردی چندلایه را برای بررسی مسائل بازار کار و چالش‌های زنان مهاجر از جوامع غیرانگلیسی‌زبان در استرالیا پیشه کردند. آنها یافته‌های خود را از طریق یک سازه چندلایه تبیین کرده و چالش‌های کلان-اجتماعی، میانی-سازمانی و خرد-فردی را که زنان مهاجر در بازار کار استرالیا با آن روبه‌رو هستند، بررسی کردند.

در جدول زیر خلاصه‌ای از رویکردها و دیدگاه‌های مربوط به فرصت‌های برابر شغلی، که تاکنون مورد بحث قرار گرفته‌اند، ارائه شده است؛ همراه با گزاره‌های کلیدی آنها و زمینه‌هایی که این نظریه‌ها در آنها مطرح شده‌اند. چنان که نشان داده شده، رویکردهای لیبرال و رادیکال به فرصت‌های برابر شغلی، عمدتاً در کشورهای انگلیسی‌زبان غربی مانند ایالات متحده، بریتانیا و استرالیا مورد استفاده قرار گرفته‌اند. در مقابل، رویکرد تحول‌گرا کمتر در عمل مشاهده می‌شود، زیرا همچنان که کوکبرن به درستی متذکر شده، همکاری میان زنان و گروه‌های قومی و همچنین بین گروه‌های محروم و اتحادیه‌های کارگری محدود بوده است.

جدول رویکردهای مرتبط با فرصت‌های برابر شغلی

جدول رویکردهای	پژوهشگران	گزاره اصلی
لیبرال	استراو (1986)، استراو (1989)	- مردان و زنان را برابر در نظر می‌گیرد؛ شرایط و ضوابط برابر ایالات متحده، بریتانیا و استرالیا
رادیکال	آندر و ایزرائلی (1988)، جوسون و مینسون (1986)	- بین گروه‌های غالب تمایز قائل می‌شود؛ برابری را بر اساس ارزش ایالات متحده
	کوکبرن (1989)، رمزی و پارکر (1992)	- دستور کار کوتاهمدت (اقدام مثبت و تبعیض مثبت، جریانساز و در حیل پذیرفته نشده،
چندلایه	سید و اوزبیلگین (2009)	بررسی مسائل برابری جنسیتی در سطوح کلان (ملی)، میانی (سازمانی) و خرد (فردی). کشورهای غربی به کار گرفته شده است.



کمیته‌های اعتصاب را در کارخانه‌ها و ادارات تشکیل دهیم!

اتحاد، اعتراض، نبرد تا رهایی!

از مبارزه زنان علیه تبعیضات جنسی و برای برابری حمایت کنیم!

اتحادیه‌های صنفی و جنبش‌های اجتماعی

آصف بیات

(متن بحث ارائه‌شده در جلسه‌ی مجازی «کانون صنفی معلمان» به تاریخ ۱۳ آذر ۱۴۰۳)

February

08, 2025



تا جایی که به فعالیت‌های عینی و صنفی مربوط می‌شود من بسیار مشتاق هستم که از تجربیات کانون صنفی معلمان بیاموزم، اما با توجه به کارهای فکری و مطالعاتی که در این زمینه و زمینه‌های مرتبط با آن انجام داده‌ام، چه در رابطه با ایران و چه در رابطه با دیگر کشورهای خاورمیانه، اجازه بدهید چند نکته را با شما در میان بگذارم.

اصولاً تشکیل یافتن لازمه‌ی یک جامعه‌ی مدنی پیشرفته و قوی است. جامعه‌ی مدنی اساساً با تشکل‌یابی تعریف می‌شود. در ادبیات سیاسی، جامعه‌ی مدنی را به‌طور عام انجمن و متشکل شدن زندگی افراد آن جامعه تعریف می‌کنند، یعنی زندگی سازمان‌یافته یا تشکلی. [۱] اگر قرار است برای دموکراسی مبارزه کنیم و در کنار آن و پیوسته با آن به عدالت اجتماعی برسیم از تقویت جامعه‌ی مدنی گریزی نیست. شاید برای خیلی‌ها این موضوع بدیهی به نظر برسد، اما نظریاتی علیه آن، و اقداماتی علیه آن وجود دارند. اولاً به وسیله‌ی طبقات سیاسی و اقتصادی حاکم در کشورهای اقتدارگرا که تلاش می‌کنند جامعه‌ی مدنی را تضعیف کنند. همچنین برخی از موضع چپ فکر می‌کنند جامعه‌ی مدنی مفهومی بورژوازی است و باید از



آن عبور کرد، مثلاً «پارتا چاترجی»، [۲] نظریه پرداز هندی، می گوید جامعه‌ی مدنی مفهومی است بورژوازی، یعنی در جامعه‌ی مدنی افرادی که قدرت دارند بیشتر از آن بهره می‌برند. این گزاره به تعبیری درست است. آقای چاترجی به جای جامعه‌ی مدنی از مفهوم «جامعه‌ی سیاسی» استفاده می‌کند. منظور او از «جامعه‌ی سیاسی» مجموعه کنش‌هایی است که در کار من از آن در قالب پیشروی آرام و ناچنیش‌ها صحبت می‌شود. ولی من با صورت‌بندی «چاترجی» موافق نیستم. من فکر می‌کنم در کشوری مثل ایران جامعه‌ی مدنی از اهمیت بالایی برخوردار است، جامعه‌ی مدنی هنوز قلمرو مبارزه‌ی اجتماعی است. یعنی هرکسی می‌خواهد هژمونی خود را در آن گسترش بدهد. فکر می‌کنم آقای «چاترجی» جامعه‌ی مدنی را مفروض گرفته و می‌خواهد از آن عبور کند، حال آن‌که امروز در همان هند هم جامعه‌ی مدنی از سیاست‌های ناسیونالیسم قومی هندو (تحت رهبری نارندرا مودی) ضربه‌های زیادی خورده است. اکنون درحالی‌که سازمانیابی اساس قدرت جامعه‌ی مدنی است، با توجه به تحولاتی که در یک دهه‌ی گذشته صورت گرفته، ما با چالش جدیدی مواجه هستیم، یعنی گسترش سازمان‌یابی ضعیف یا سازمان‌یابی با پیوندهای ضعیف [۳] که منظور همان سازمان‌یابی‌های موازی و مجازی است که به وسیله‌ی تکنولوژی جدید در حال گسترش است. البته چنان‌که می‌دانیم کنشگری شبکه‌ای-موازی یا مجازی [۴] فواید زیادی دارد و بسیار کمک کرده، از جمله همین نشست‌ها که الان داریم باهم صحبت می‌کنیم. ضمن این‌که کنشگری شبکه‌ای نسبتاً آسان‌تر، کم‌هزینه‌تر و سریع‌تر است، اما کمبودها و مشکلات خودش را دارد و باید به آنها هم فکر کرد. اصولاً این پیوندها ضعیف هستند، و اغلب این شبکه‌ها کم‌عمق و موقتی هستند، بعد از مدتی از بین می‌روند و ممکن است دوباره به وجود بیایند. بعلاوه، در این شبکه‌ها تصمیم‌گیری مشکل است و پراکندگی زیاد است. دخالت نیروهای مختلف نیز وجود دارد که می‌توانند وارد آن شوند و مکانیسم‌های تکنیکی آن به سادگی راه به ایجاد تفرقه از سوی اصحاب قدرت می‌برد. پس در این زمینه با چالش جدی مواجه هستیم و از این منظر هنوز بسیار مهم است که تا جایی که مقدور است به اهمیت تعامل‌ها و گردهم‌آیی‌های فیزیکی و چهره‌به‌چهره فکر کنیم. این خودش موضوع بسیار مفصلی است که باید به آن پرداخت و آنرا احیا کرد، چون کم‌رنگ شدن تعامل‌های چهره‌به‌چهره در حیطه‌های مختلف اجتماعی به شکل دردناکی دارد گسترش پیدا می‌کند؛ حداقل در کشورهای غربی چنین است. مثلاً در دانشکده‌ی خود ما امروز اصلاً کسی را نمی‌بینید توی راهرو یا اتاق قهوه‌خوری. در زمان دانشجویی من همیشه دانشجویان بودند، در کافه و در راهرو و سالن‌های دانشجویی بحث می‌کردند و این بحث‌ها الهام‌بخش و منشأ ایده‌ها و پروژه‌های فراوان بود. اما امروز دیگر کسی وجود ندارد. انگار همه آن‌لاین هستند. و یا کتابفروشی دیگر به شکل سابق وجود ندارد، سینما دیگر به سیاق گذشته وجود ندارد، انگار همه از خانه فیلم می‌بینند. این موضوع در حد اشاره بود و باید بیشتر به آن پرداخت. نکته‌ی دوم این که در حالی‌که تشکلهای صنفی بخش بسیار مهمی از جامعه‌ی مدنی است، میان تشکلهای صنفی هم تفاوت‌هایی وجود دارد. چون گروه‌های اجتماعی و شغلی که آنها را تشکیل می‌دهند متفاوت هستند. مثلاً اتحادیه‌های کارگران ساختمان، پرستاران، رفتگران، معلمان و غیره. هر کدام قدرت اجتماعی خود را دارند. اما برخی توان استراتژیکی بیشتری دارند. مثلاً زمان شاه معروف بود که می‌گفتند کارگران صنعت نفت در پالایشگاه‌ها از موقعیت استراتژیک بالایی برخوردار بودند که در عمل نیز در انقلاب ۵۷ به اثبات رسید. چند سال پیش در آمریکا در زمان ریگان افرادی که در فرودگاه‌ها ترافیک هوایی را مانیتور می‌کنند، اعتصاب کردند و ریگان همه را اخراج کرد، چون نمی‌توانست تحمل کند که اعتصاب این نوع گروه‌ها به سنت تبدیل بشود، چون که این‌ها قدرت شغلی حساسی داشتند و حتی اعتصاب آنها را ممنوع کرد. همچنین چند سال پیش در بیروت رفتگران اعتصاب کردند و تأثیر شگرفی بر شهر و جامعه گذاشت، به طوری که خودش سرچشمه‌ی جنبش‌های شهری دیگر شد. پس گروه‌های شغلی مختلف قدرت‌ها و



ویژگی‌های متفاوتی دارند.

سومین نکته در پیوند با بحث قبلی است. این‌که معلمان در این میان نقش و خاستگاه متمایز و ویژه‌ای دارند، نه تنها به لحاظ استراتژیک، بلکه به خاطر موقعیت شغلی و فکری و طبقاتی. به یک تعبیر معلمان کارگر هستند، چون تولید خدمات می‌کنند، مثل پرستاران که تولید خدمات می‌کنند. از این دیدگاه، معلمان دانش‌آموز تربیت می‌کنند، پس ارزش تولید می‌کنند. در کنار آن، معلمان موقعیت به‌خصوص روشنفکری دارند، چون توزیع‌کننده و گاه حتی تولیدکننده‌ی دانش هستند. از این لحاظ معلمان موقعیت خاصی به‌خود می‌گیرند، چون جزو معدود گروه‌های صنفی هستند که می‌توانند میان طبقه‌ی کارگر و طبقه‌ی متوسط پیوند ارگانیک برقرار کنند. شبیه به چیزی که وکلای رده‌های پایین کنونی در مصر انجام می‌دهند. بنابراین، از این حیث، معلمان به عنوان گروه اجتماعی و صنفی حایز اهمیت بسیاری هستند.

تصور می‌کنم که موقعیت معلمان در ایران در دهه‌های گذشته به‌مراتب بدتر شده، یعنی بی‌ثباتی بیشتر شده، و حقوق و مزایا نسبت به تورم و مصرف مورد انتظار کاهش یافته. با توجه به وضعیت اقتصادی آنها، معلمان مصداق جالبی از «طبقه‌ی متوسط تهی‌دست» هستند که در جاهای دیگر به آن پرداخته‌ام.

طبقه‌ی متوسط تهی‌دست از یک‌سو بخشی از طبقه‌ی متوسط هستند به خاطر سرمایه‌ی آموزشی که دارند، چراکه اکثراً تحصیل‌کرده هستند، بسیاری از آنها دانشگاه رفته‌اند، به مسائل کشور و دنیا آگاه هستند، روزنامه می‌خوانند، رؤیاهای و آرزوهای طبقه‌متوسطی دارند و شکل زندگی [۵] آنها چنان‌که خود را ارائه می‌کنند متمایز است. اما از حیث اقتصادی یک زندگی در کنار تهی‌دستان شهری دارند (مثلاً در مصر بسیاری شان حتی در مجتمع‌های فقیرنشین سکونت دارند). این موقعیت پتانسیل بسیار زیادی دارد که این‌ها میانجی شوند میان طبقه‌ی کارگر از یک جانب، و طبقه‌ی متوسط از جانب دیگر.

در عین حال، از آن‌جا که معلمان در حرفه‌ی توزیع اندیشه و دانش هستند، برخی از آنها می‌توانند در مقام روشنفکران ارگانیک ظهور کنند. منظورم الزاماً این نیست که آنها تبدیل بشوند به نویسنده و یا کسی که شغل‌اش تولید اندیشه باشد. بلکه اشاره به افرادی است که از طبقه‌ای که به آن تعلق دارند (به‌ویژه از طبقات فرودست جامعه) برمی‌خیزند و با اندوخته‌هایی که از درک وضعیت خود می‌گیرند به تولید اندیشه می‌پردازند. مثلاً در ایران صمد بهرنگی مصداق جالبی از روشنفکر ارگانیک است. معلمی که از طبقات پایین جامعه است اما تولید اندیشه‌ای می‌کند که فراتر از موقعیت خودش می‌رود و به دنیایی بزرگ‌تر پیوند می‌خورد. طبق مشاهدات من بسیاری از وکلای رده‌های پایین در مصر دارند این نقش را ایفا می‌کنند. در مصر بخشی از وکلا تشکل یافته‌اند که بسیاری از آنها از طبقات فرودست جامعه هستند. افرادی از آنها که در محله‌های حاشیه‌ها زندگی می‌کنند، زندگی‌شان تحت‌تأثیر مسائل جاری آن منطق است؛ خودشان عملاً در بطن مبارزات جاری محلی هستند. در این موقعیت آن‌ها تلاش می‌کنند از دانش و مهارت حقوقی خود استفاده کنند تا خواسته‌های مردم محله‌شان را در نهادها و مراجع قانونی مطرح کنند. مثلاً پرونده‌ها را به دادگاه ببرند، علیه پروژهای جدید خصوصی‌سازی و اعیانی‌سازی این محلات اقامه‌ی دعوا کنند.

همچنین در مصر اتحادیه‌ی روزنامه‌نگارها نقش سیاسی مهمی ایفا می‌کنند. دفتر و دستک و ساختمان مرکزی، محل تجمع و پاتوق دارند. جلسات عمومی مختلف برگزار می‌کنند. وقتی آنجا بودم، اغلب اعتراضاتی که بر سر مسأله‌ی فلسطین برگزار می‌شد از روزنامه‌نگاران آغاز می‌شد و بعد به افراد دیگر تسری می‌یافت.

بنابراین این گروه‌های صنفی می‌توانند پیونددهنده و میانجی مبارزات گروه‌های مختلف اجتماعی بشوند. در میان این گروه‌های صنفی باز معلمان نقش برجسته‌تری دارند. چون جهان ذهنی و اجتماعی وسیع‌تری دارند، می‌توانند پیونددهنده‌ی مبارزات و خواسته‌های گروه‌های مختلف باشند. در حال حاضر معلمان مجبور هستند برای بهبود شرایط کاری و شغلی و دستمزد خود مبارزه کنند، مجبور هستند که برای قراردادهای



خودشان، امنیت شغلی و بازنشستگی خودشان دست به کارزار بزنند. از این منظر معلمان با طبقه‌ی کلاسیک کارگر شباهت زیادی دارند و مبارزه‌ی آنها با طبقه‌ی کارگر پیوند می‌خورد. از جانب دیگر، چنان‌که گفته شد، معلمان افراد تحصیل‌کرده هستند و با دنیای فکری و دانشگاهی و اینترنت و اطلاعات آشنایی دارند و از این منظر به‌طور عینی با طبقه‌ی متوسط درهم می‌آمیزند. در عین حال، اکثریت همین معلمان زن هستند، و از این جهت، ظرفیت‌ها، امکانات، و محدودیت‌های جنسیتی وارد کارزار مبارزاتی آنها می‌شود و به‌طور عینی با جنبش زنان پیوند می‌خورند. مثلاً خانم معلمی که باید سر کلاس حجاب سر کند با مبارزات مربوط به حجاب اجباری پیوند می‌خورد. همین معلمان زن مطمئناً ارتباط ارگانیکی دارند با حجاب اجباری که بر دختران سر کلاس تحمیل می‌شود. به عبارت دیگر، حجاب اجباری دختران دانش‌آموز هم مسئله‌شان می‌شود. بنابراین مسائل جنسیتی نیز بخشی از مسائل صنف معلمان می‌شود، و آنان را به جنبش زنان پیوند می‌دهد.

در زمینه‌ی رابطه‌ی معلم و دانش‌آموز، یادم هست وقتی دانش‌آموز بودم معلمی داشتیم که بسیار در زندگی من تأثیر گذاشت. او معلم علوم اجتماعی بود و درباره‌ی مسایل سیاسی و اجتماعی دنیا صحبت می‌کرد، مثلاً راجع به دیکتاتوری در برزیل بحث می‌کرد و ما می‌توانستیم در واقع شباهت‌های بین دیکتاتوری در برزیل و دیکتاتوری در ایران را بیابیم. این تحلیل‌ها چنان جالب بود که بسیاری از دانش‌آموزان را تحت تأثیر قرار می‌داد. با این خاطره می‌خواهم پیوند عینی و ارگانیک بین معلم‌ها با نسل «زد» یا جنبش جوانان را برجسته کنم. به‌ویژه که اکثر معلمان احتمالاً پدر و مادر هم هستند و ارتباط تنگاتنگی با این نسل دارند. بنابراین همگرایی این دو نسل بسیار مهم است و معلمان بخشی از مظاهر پیوند بین این دو نسل هستند.

بنابراین ما شاهد یک تلاقی‌گاه و پیوندهای چندگانه در جایگاه معلمان هستیم که هویت‌های مختلفی را تجربه می‌کند و به‌طور عینی در تلاقی‌گاه [۶] آنها قرار دارند. این جنبه‌ی عینی قضیه است. اما لازم است که به‌طور ذهنی هم این موضوع فعال شود، یعنی به‌طور سیستماتیک نسبت به این موقعیت‌ها آگاهی به‌وجود بیاید. این موضوع می‌شود پایه‌ی عملی آنچه «اتحادیه‌گرایی جنبشی» خوانده شد. پس موقعیت‌های عینی برای ایجاد شکل صنفی-جنبشی یا اتحادیه‌های جنبشی در کشورمان وجود دارد. شکل صنفی-جنبشی تشکلی است که از دغدغه‌های محدود و مربوط به محیط کار فراتر می‌رود و به‌طور کلی در مبارزات سیاسی و اجتماعی حول وضعیت دموکراسی، عدالت اجتماعی، مسائل جنسیتی، قومیتی و غیره شرکت می‌کند. مفهوم شکل صنفی-جنبشی در اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰ میلادی توسعه پیدا کرد و افرادی مثل پیترو واترمن در آفریقا این موضوع را مفهوم‌سازی کرد، و افراد دیگر در فیلیپین و همین‌طور در برزیل. به‌طور کلی شکل‌های صنفی-جنبشی مبارزه‌ی گسترده‌تری دارند، ائتلاف می‌سازند، یعنی فقط این نیست که پیوندها به‌طور عینی وجود داشته باشد، بلکه باید فعال هم بشود؛ یعنی ائتلاف‌هایی با جنبش‌ها و اصناف دیگر به‌وجود بیاورد. حتی برخی با جنبش‌های بین‌المللی ارتباط برقرار می‌کنند. این کانون‌ها و اتحادیه‌های صنفی-جنبشی تأکید بر سازماندهی از پایین و دموکراتیک دارند، بنابراین نمی‌خواهند از بالا دیکته شود که چه کار کنند یا نکنند. البته این کار آسانی نیست، اما اگر قرار است یک شکل صنفی-جنبشی تأثیرگذار داشته باشیم گریزی از آن نیست. یک نمونه‌ی برجسته از این سنخ اتحادیه‌های جنبشی کوساتو، یا کنگره‌ی اتحادیه‌های آفریقای جنوبی است. کوساتو اتحادیه‌ی ملی آفریقای جنوبی در زمان آپارتاید بود که در اصل روی مسائل کارگران و دغدغه‌های محیط کار مانند دستمزد و شدت کار فعالیت می‌کرد و به دنبال بهبود شرایط زندگی اعضای خود بود. اما در عین حال بخشی از جنبش آزادی‌بخش آفریقای جنوبی علیه آپارتاید بود. به عبارت دیگر، بخش مهمی از کنگره‌ی ملی آفریقا، یعنی جنبشی بود که نلسون ماندلا رهبری می‌کرد. جالب آن‌که رئیس آن زمان این اتحادیه امروز رئیس‌جمهور



آفریقای جنوبی است. این اتحادیه نقش مهمی در جنبش رهایی‌بخش آفریقای جنوبی علیه سیستم آپارتاید ایفا کرد که در نهایت به پیروزی رسید.

در انتها اجازه بدهید تلاش کنم به چند سؤال طرح شده از جانب دوستان پاسخ بدهم. اولین سؤال درباره‌ی وضعیت سندیکالیسم در ایران امروز است. در این مورد باید بگویم که در مقایسه با کشورهای خاورمیانه مانند مصر، لبنان و مراکش و یا به‌خصوص تونس، ایران وضعیت متفاوتی دارد. در آن کشورها سنت اتحادیه وجود داشته است (به احتمال زیاد از تأثیرات فرهنگی استعمار انگلیس و فرانسه بوده است)، یعنی با وجود دیکتاتوری‌ها هنوز اتحادیه‌ها کم‌وبیش به صورت آزاد و نهادی فعال هستند. یعنی زندگی صنفی در این کشورها نهادینه شده است. البته گاهی مراکز امنیتی (بیشتر در مصر) در انتخابات هیئت رئیسه‌ی آنها دخالت می‌کنند که مثلاً کاندیدای به‌خصوصی انتخاب بشود یا نشود. ولی کلاً وضعیت آنها از ایران بهتر است. ما در ایران چنین سنتی نداشتیم و نداریم. البته در دوران دکتر مصدق اتحادیه‌های کارگری و صنفی کم‌وبیش آزادی داشتیم، اما پس از کودتای ۲۸ مرداد اتحادیه‌گری آزاد به شدت سرکوب شد. بنابراین سازماندهی کارگری در ایران اغلب محدود شد به محل کار. مانند شوراهای کارگری بعد از انقلاب ۵۷ که بیشترشان در محدوده‌ی واحدهای تولیدی مجزا و منفرد کارکرد داشته‌اند. چنان‌که اتحادیه‌های عمومی مانند کارگران ساختمانی کل کشور در پیگیری مطالبات چندان موفق نبوده‌اند و پیوندهای عمیقی برقرار نکرده‌اند. از این منظر پیوندهای چندگانه‌ای که صحبت شد اهمیت دوچندان می‌یابد.

پرسش مهمی مطرح شده مبنی بر اینکه کانون‌های صنفی تا چه حد باید وارد سیاست بشوند و تا چه حد فعالیت آنها ورای خدمت و بهبود اعضای خود می‌شود؟ در پاسخ می‌توانم بگویم که یک کانون صنفی قبل از هر چیز باید صنفی باقی بماند، یعنی در درجه‌ی نخست برای بهبود وضعیت اعضای خود مبارزه کند، چون این تعریف وجودی آن است. اما در وضعیت اقتصادی، اجتماعی، و سیاسی به‌خصوص (مانند شرایط کنونی) گریزی ندارد از این‌که با مبارزات دیگر عرصه‌های جامعه ارتباط برقرار کند. در واقع، کیفیت و چگونگی چنین ارتباطی همان‌طور که توضیح داده شد، می‌تواند تلافی‌گاه‌های مطرح شده باشد. تنظیم کردن این‌که چطور این کار صورت بگیرد، کار افرادی است که با این مسائل به‌طور مستقیم سروکار دارند. به باور من یک اتحادیه‌ی صنفی نباید بصورت بازوی کارگری این یا آن حزب یا گروه سیاسی دربیاید، بلکه باید با حفظ استقلال با احزاب یا گروه‌ها مراوده یا همکاری کند. در کشورهای دیکتاتوری، اغلب امکان ایجاد سازمان‌های مردم‌نهاد «ان جی او»های مستقل و مبارز محدود است. اما زمانی که چنین سازمان‌هایی امکان ظهور پیدا کردند، اغلب مواقع خیلی سیاسی می‌شوند، و چون احزاب سیاسی آزاد وجود ندارد، عملاً این سازمان‌ها نقش احزاب را به‌عهده می‌گیرند. این لزوماً چیز مطلوبی نیست. به همین سیاق مثلاً روزنامه‌ها نباید ارگان یک حزب بشوند و حالت سیاسی‌کاری بخود بگیرند. یک روزنامه اصولاً باید روزنامه باقی بماند، یعنی حرفه‌ای عمل کند، نگاه عینی به اخبار را حفظ کند، و مستقل از منافع گروه‌ها باقی بماند. معلمان هم به همین منوال. اصلح است که صنف معلمان در درجه‌ی نخست معلم باقی بمانند، اما چنان‌که که گفته شد، ارتباطی عینی و ناگزیر با دیگر مبارزات دارند که تنظیم آن رابطه به عهده‌ی خود فعالان است.

پرسش شد که آیا باید از تشکل‌های قانونی موجود رویگردانی کنیم؟ در شرایط استبدادی چه می‌شود کرد؟ در وضعیت کنونی، نظم موجود را باید در چند سطح دید و برای تغییرات معنادار مبارزات (در حالت ایدئال) باید در تمام سطوح صورت بگیرد. هم در سطح «دولت» که نهادها و قوانین در آنجا هستند، همچنین در سطح «جامعه‌ی سیاسی» مانند انتخابات ملی و محلی و غیره. بعد «جامعه‌ی مدنی» است که راجع به آن صحبت کردیم. همچنین «خیابان» یعنی سطح فضای عمومی و افکار عمومی، و همچنین «عرصه‌ی خصوصی» که مسائل مهم قدرت، جنسیت، خانواده و غیره در آن تولید و بازتولید می‌شود. ایدئال این است که هژمونی در تمام این سطوح به دست بیاید، چه در دولت، چه در انتخابات، چه در



جامعه‌ی مدنی، چه در حوزه‌ی عمومی و خصوصی. البته با در نظر گرفتن چالش‌ها و هزینه‌ی کار در هر کدام از این‌ها. مثلاً باید دید آیا ایجاد کردن تشکلهای قانونی، به حاکمیت مشروعیت می‌بخشید؟ یا این‌که در درازمدت یا حتی کوتاه‌مدت می‌تواند به نفع مبارزات مردم باشد؟ این مباحث را باید سنجید. جالب است که این نوع مباحث در در انتخابات ریاست جمهوری اخیر در جامعه مطرح شدند. هم آنهایی که شرکت کردند و هم آنهایی که شرکت نکردند هرکدام استدلال‌هایی قابل تأمل داشتند. البته اکنون پس از چندین ماه عملکرد دولت در رابطه با هسته‌ی سخت حاکمیت بهتر می‌شود قضاوت کرد کدام موضع‌گیری به واقعیت نزدیک بوده است.

در ایران خیلی وقت است که جامعه از حاکمیت جلو افتاده است. هر وقت جامعه جلو می‌افتد، فاصله‌اش با حاکمیت بیشتر می‌شود، و این موجب بروز بحران می‌شود. در این صورت یا حاکمیت باید خودش را با جامعه تطبیق بدهد و یا از جامعه بیش از پیش بیگانه بشود. شاید جامعه بتواند حاکمیت را جامعه‌پذیر کند، یعنی حاکمیت را وادار به پذیرش ارزش‌ها و هنجارهای جامعه بکند. این بستگی به عقلانیت حاکمیت و ماهیت ساختاری آن دارد. اگر حاکمیت بیگانه از جامعه همچنان منجمد و غیر قابل‌اصلاح باقی بماند، بای در انتظار بحران‌های پیاپی و واکنش‌های ستیزه جویانه و رادیکال بود.

[۱] association of life

[۲] Partha Chatterjee

[۳] weak links

[۴] network activism

[۵] habitus

[۶] Intersectionality

**علیه تغییرات ارتجاعی در قانون کار و تامین اجتماعی، برای برخورداری از قانون کار
جامع متحدانه مبارزه کنیم!**

ایجاد کار برای بیکاران وظیفه دولت است!

**به بیکاران باید حقوق پرداخت شود و تحت پوشش تامین اجتماعی قرار داشته
باشند!**



خصوصی سازی ایران خودرو؛ انتقال مالکیت یا تاراج سرمایه های ملی؟

پوریا نایب



در روندی که سالهاست به نام «خصوصی سازی» اما در واقع به شکل غارت اموال عمومی توسط طبقه ای خاص انجام می شود، این بار نوبت به ایران خودرو رسیده است. در مجمع عمومی این شرکت، تصمیم گرفته شد که مدیریت آن به بخش خصوصی واگذار شود؛ اما آیا این خصوصی سازی قرار است منجر به افزایش بهره وری و بهبود وضعیت کارگران شود، یا تجربه تلخ هزاران کارگر در دیگر صنایع را تکرار خواهد کرد؟

سرنوشت کارگران؛ قربانیان همیشگی خصوصی سازی کارگران، همواره نخستین قربانیان خصوصی سازی های رانتی در ایران بوده اند. تجربه هیکو، آذراب، نیشکر هفت تپه و ده ها کارخانه و صنعت دیگر نشان داده که این واگذاری ها نه برای بهبود کارایی، بلکه برای چپاول منابع عمومی به نفع طبقه ای خاص انجام شده است. در همه این موارد، خصوصی سازی منجر به کاهش حقوق و دستمزد، اخراج های گسترده، نابودی امنیت شغلی و حتی تعطیلی کامل واحدهای تولیدی شده است.

ایران خودرو ده ها هزار کارگر دارد که سرنوشت شغلی و معیشتی آنها در گروی این واگذاری خواهد بود. در ساختار سرمایه داری رانت محور جمهوری اسلامی، «خصوصی سازی» اغلب به معنای تبدیل یک نهاد دولتی ناکارآمد به یک نهاد خصوصی فاسد است که تنها به دنبال استثمار نیروی کار و کسب سود حداکثری برای حلقه های قدرت و ثروت است.

نقش مافیای اقتصادی و سیاسی در تاراج اموال عمومی یکی دیگر از مهم ترین مسائل در این واگذاری، نقش شبکه های قدرت و مافیای اقتصادی است. خصوصی سازی در جمهوری اسلامی هرگز به معنای انتقال مالکیت به «بخش خصوصی واقعی» نبوده، بلکه به معنای انتقال دارایی های ملی از یک بخش از حکومت به بخشی دیگر است. نهادهای وابسته به قدرت، که سالها از رانت و امتیازات ویژه برخوردار بوده اند، حالا نیز با همان ابزارهای گذشته، این صنعت را به چنگ خواهند آورد.

حال پرسش اینجاست که آیا این خصوصی سازی منجر به رقابت واقعی، افزایش کیفیت و کاهش قیمت خودرو خواهد شد؟ یا اینکه ایران خودرو به دست همان حلقه های رانتی می افتد که در سایه قدرت سیاسی، دست به استثمار گسترده کارگران زده و انحصار خود را حفظ خواهند کرد؟

حامیان این واگذاری ادعا می کنند که این خصوصی سازی، تحت نظارت دولت و سهامداران، با گذشته تفاوت دارد. اما در کشوری که فساد و رانت در تار و پود نظام اقتصادی تنیده شده، چگونه می توان انتظار داشت که این بار، یک شرکت بزرگ صنعتی بدون دخالت مافیای حکومتی و شبه حکومتی واگذار شود؟ اگر هدف این خصوصی سازی واقعا افزایش بهره وری است، چرا کارگران و نمایندگان واقعی آنان هیچ نقشی در تصمیم گیری ندارند؟ چرا کارگران به عنوان نیروی اصلی تولید، نباید مالکیت و کنترل این صنعت را در اختیار داشته باشند؟



خصوصی‌سازی ایران‌خودرو، نه یک اصلاح اقتصادی، بلکه بخشی از فرایند ادامه‌دار انتقال سرمایه‌های ملی به دست حلقه‌های قدرت است. اگر این روند بدون نظارت مستقل و بدون حضور کارگران در مدیریت شرکت انجام شود، نتیجه‌ای جز اخراج‌های گسترده، کاهش دستمزدها، افزایش استثمار و عمیق‌تر شدن شکاف طبقاتی نخواهد داشت.

واقعیت این است که در این سیستم سرمایه‌داری، خصوصی‌سازی هیچ‌گاه به معنای افزایش کارآمدی یا رقابت‌پذیری نبوده، بلکه ابزاری برای چپاول ثروت‌های عمومی توسط همان اقلیتی است که سال‌هاست کنترل اقتصاد کشور را در دست دارند. تنها راه جلوگیری از تکرار فاجعه‌های گذشته، مقاومت کارگران و سازمان‌یابی آنان برای به دست گرفتن سرنوشت اقتصادی خود است.

کارگران کارخانه‌ی ذوب آهن اردبیل «معراج تجارت» واقع در شهرک صنعتی شماره ۲ اردبیل نزدیک به ۷ ماه است حقوق‌های خود را دریافت نکرده‌اند. بنا بر اظهار کارگران این کارخانه، آخرین بار تیر ماه سالجاری حقوق‌های آنان پرداخت شده است و از آن تاریخ تاکنون دستمزدهای خود را دریافت نکرده‌اند. این کارگران در سه شیفت کاری در این کارخانه کار میکنند و علاوه بر دستمزدها، بیمه‌هایشان نیز واریز نشده است و مزایا و سختی کار هم به آنان پرداخت نمی‌شود.

آوار گرانی‌ها بر سر کارگران و امتناع از افزایش دستمزد

صادق



در شرایطی که اکثریت مردم زیر آوار گرانی‌های فزاینده در حال له شدن هستند و تامین نان شب به دغدغه ده‌ها میلیون مزد و حقوق بگیر و تهی دست شدگان شهری و روستایی تبدیل شده است، خبرهایی متناقض و نا امید کننده‌ای از جلسات شورای عالی کار که قرار است تکلیف دستمزدهای سال آینده را روشن کند می‌رسد.

در خارج از شورا وزیر کار که نقش اصلی را در تعیین دستمزد سالیانه دارد، ادعا می‌کند قصد دارد دستمزدها را برابر با نرخ تورم و هزینه سبد خانوار تعیین کند. همین ادعا به تنهایی ماهیت واقعی شورای عالی کار را افشا و گویای آن است که تصمیم گیرنده اصلی در این به اصطلاح شورای سه جانبه گرایی چه کس و کسانی هستند.

همزمان با این ادعا گزارشاتی در این مورد در برخی رسانه‌ها به نقل از عل اصغر آهنی‌ها نماینده اصلی سازمانهای کارفرمایی در شورای عالی کار مطرح می‌شود، که حکایت از تکرار وقایع سالهای گذشته دارد. با این تفاوت که بهانه‌ها و شگردها ظاهرشان عوض شده اما هدف شان همان هدفهای همه‌ی سالهای گذشته است. آقای آهنی‌ها که خیلی در کارش سیاستمدار و خبره به نظر می‌رسد، می‌فهمد دیگر



بهانه‌هایی مانند، افزایش دستمزد به افزایش تورم منجر می‌شود، به نفع کارگران نیست، یا اگر دستمزد را زیاد کنیم کارفرمایان کارگران شان را اخراج می‌کنند، آنقدر مندرس شده‌اند که جواب نمی‌دهند، مسائل تازه‌ای را برای تن ندادن به افزایش دستمزد پیش کشیده است که وزیر کار را هم با خود همراه کند. ایشان در عین اذعان به اینکه سطح دستمزدها پایین است و باید از پایه افزایش داده شود، علت شکاف دستمزدی را که سال به سال خود او نیز در ژرفتر کردن آن نقش غیر قابل کتمان داشته، انگشت اتهام را بسوی دولت نشانه می‌رود و پیشنهاد خوش طعمی می‌دهد که به مذاق هر کارگری خوش بیاید. او راه کار رفع شکاف دستمزد با هزینه‌ها را، تامین مسکن و درمان رایگان به هزینه دولت عنوان می‌کند البته سال گذشته نیز قرار بود دولت و کارفرمایان برای پرکردن شکاف دستمزدها با هزینه‌ها مسکن بسازند و همان را مستمسک قرار دادند و دستمزدها را یک بار دیگر کمتر از نرخ تورم رسمی تغییر یا بقول خودشان افزایش دادند. اما دریغ حتی از صاحب خانه شدن یک خانوار کارگری. هزینه دارو و درمان نیز هم گران شد و هم بیشترش به گردن خود کارگر افتاد.

نا گفته پیداست که این وعده‌ها هرگز در رژیم اسلامی عملی نخواهند شد و خود جناب نماینده این را بهتر از همه می‌داند. اما از این لحاظ که در این موش و گربه بازی وزیر کار را بیشتر ناگزیر به همراهی با خود می‌کند، تردیدی نیست.

اما ببینیم ادعای جناب وزیر چقدر صادقانه است. جناب میدری نیز بر خلاف وزیر کار ابله دولت رئیسی به اندازه نماینده کارفرمایان در کار خود هم زبده است و هم افتخار شاگردی علی ربیعی امنیتی ترین وزیر کار رژیم را دارد و در تحمیل دستمزدهای زیر خط در هشت سالی که معاونت وزیر کار را به عهده داشته نقشی کمتر از وزرای کار دیگر نداشته است.

میدری در حالی از افزایش دستمزد برابر با تورم و هزینه سبد خواروبار صحبت می‌کند، که آمار دقیقی در مورد نرخ تورم واقعی و سبد خانوار ندارد. خیرهای درزه کرده حاکی از آن است که افزایش دستمزد بر اساس سبد خانوار بخور و نمیر که توسط نمایندگان شورای اسلامی تهیه و ارائه شده از طرف شورای عالی کار پذیرفته نشده.

حالا فرض بگیریم که ۲۵ یا ۴۰ درصد افزایش دستمزد پذیرفته شود، مگر نه این است که همین مبلغ در چند هفته اخیر به قیمت‌ها افزوده شده و روند افزایش قیمت‌ها به سرعت برق باد ساعت به ساعت در حال بالا رفتن است؟ نرخ واقعی تورم و هزینه سبد خواروبار را مگر چه کسی جز دولت اعلام می‌کند؟ مگر نه این است که منصوبین شوراها و اسلامی کار در شورای عالی کار گفته‌اند، نرخ تورم اعلام شده رسمی را قبول ندارند؟

به فرض محال حتی اگر دستمزد سال آینده را آنطور که وزیر کار ادعا می‌کند، بر اساس نرخ واقعی تورم و هزینه‌های زندگی اضافه کنند، نمی‌تواند میلتری از شکافی که طی ده‌ها سال گذشته میان دستمزد و هزینه‌ها بوجود آورده‌اند را کم کند.

مشکل اصلی وجود سیستم عدالت ستیزی است که عامدانه با منجمد کردن دستمزدها، لغو یارانه‌ها، در پیش گرفتن سیاست شوک درمانی و جانبداری بی قید و شرط از صاحبان سرمایه‌های رانتی، ۸۰ درصد جامعه را به زیر خط فقر و خط گرسنگی رانده است. افزون بر اینها دولت با سرکوب مانع از تشکیل سندیکاها و تشکلهای کارگری که بتوانند از حقوق کارگر دفاع کنند می‌شود. بنا بر این تا این سیستم پا



برجاست فقر و فلاکت و استبداد و سرکوب هم بیشتر خواهد شد



یکشنبه ۲۸ بهمن ۱۴۰۳

تجمع اعتراضی کارگزاران بیمه کشاورزی مقابل سازمان اداری استخدامی

کارشناس بیمه هستیم اما بیمه نداریم

بیمه‌های خصوصی_دزدسرگردنه



تجمع بازنشستگان تامین اجتماعی شوش در اعتراض به فقر، گرانی و تورم، در اعتراض به دستمزد های ناچیز و نامناسب، در اعتراض به فساد، دزدی و غارت، در اعتراض به تبعیض و نابرابری ها در اعتراض به . ستم و استثمار

نابود باد بندگی، زنده باد زندگی

یکشنبه/۲۸ بهمن/۱۴۰۳

نان_کار_آزادی_شادی_رفاه_آبادی

نابود_باد_استثمار_و_کار_مزدی



تظاهرات و خواسته های پرستاران و کادر درمان در مشهد



پرستاران مشهد خواستار اصلاح نظام پرداخت، ارتقای تعرفه‌های پرستاری براساس قانون، حذف اضافه‌کار اجباری و بهبود کار کادر درمان هستند و می‌گویند: علیرغم وعده‌ها مسئولان کاری برای کادر درمان نکردند و تمام مطالبات ما بی‌جواب مانده است



اهمبستگی، سازمانیابی و اتحاد وسیع، مشکل گشاست

افزایش سرسام‌آور و ساعت به ساعت قیمت مواد غذایی و کالاهای اساسی، معیشت مردم را دشوارتر از هر زمان دیگر کرده و گذران زندگی آنان را، غیرقابل تحمل‌تر کرده‌است. این گرانی که به‌ویژه از زمان دولت رئیسی با حذف یارانه‌ها برای کالاهای اساسی، آزادسازی قیمت‌ها و افزایش روزانه‌ی نرخ دلار شدت گرفت. این افزایش در دولت پزشکیان با سرعت بیشتری ادامه یافته و اکنون به بحرانی بی‌سابقه تبدیل شده‌است. قیمت مواد غذایی، از سیب‌زمینی و روغن گرفته تا نان، لبنیات، گوشت و دارو، طی چند هفته‌ی اخیر بین ۵۰ تا ۴۰۰ درصد بالا رفته‌است و سفره‌های مردم را خالی‌تر از همیشه کرده‌است. در هفته‌های اخیر، بعد از اعلام سیاست فشار حداکثری دولت ترامپ، شدت بی‌سابقه‌ای پیدا کرده‌است

کنترل قیمت‌ها از دست رفته است، مقامات دولتی و نهادهای حکومتی با وجود گسترش فزاینده‌ی اعتراضات همه‌روزه‌ی بازنشستگان، کارگران، پرستاران، معلمان و مردمی که به اشکال مختلف نسبت به افزایش لجام‌گسیخته و ساعت به ساعت قیمت مواد غذایی اعتراض می‌کنند، اقدامی برای کاهش سنگینی بار هزینه‌های زندگی از روی دوش مردم نمی‌کنند. در شورای عالی کار با افزایش دستمزدها مخالفت می‌شود و رقم‌هایی مطرح می‌شود که به مراتب کمتر از رشد قیمت‌ها در چند هفته‌ی اخیر است. قیمت دارو به حدی رسیده‌است که بسیاری از بیماران قادر به تامین هزینه‌های آن نیستند و تامین اجتماعی نیز حاضر به پرداخت سهم خود بابت دارو و درمان نیست

کارگزاران حکومت سعی می‌کنند برای سرپوش نهادن بر علل واقعی ترمز پاره کردن قیمت‌ها، انگشت اتهام را به سوی تحریم‌ها نشانه بروند و خشم و اعتراض مردم را که حالت انفجاری به خود گرفته، کاهش دهند. اما شعارهایی که در اعتراضات داده می‌شود، نشان می‌دهد که مردم چنین توجیحاتی را باور نمی‌کنند

تحریم‌های اقتصادی آمریکا و غرب و اثرات روانی آن، اگر چه در افزایش سرسام‌آور هزینه‌های سنگین زندگی بکلی بی‌اثر نیستند، اما این افزایش، منشا داخلی داشته و ریشه در سیاست‌های اقتصادی رژیم، فساد سیستماتیک و رانت‌خواری حاکم، بالا رفتن هزینه‌های نظامی‌گری و دستگاه عریض و طویل سرکوب دارد. رژیم برای تامین هزینه‌های سنگین نظامی‌گرایانه خود، که بیشتر درآمدهای کشور را می‌بلعد، یارانه مواد غذایی را قطع و بودجه‌ی آن را صرف اهداف سرکوبگرانه در داخل و توسعه‌طلبانه‌ی خود در منطقه می‌کند. افزایش هزینه‌های زندگی و فشار حداکثری ناشی از آن از نتایج اجرای سیاست اقتصادی شوک‌درمانی و افزایش بودجه‌ی نظامی و امنیتی است



کاهش درآمدهای نفتی و تشدید تحریم‌های اقتصادی آمریکا و غرب و ادامه‌ی سیاست شوک‌درمانی باعث تداوم افزایش هزینه‌های زندگی و فشار بیشتر به کارگران و مزد و حقوق‌بگیران و سایر تهی‌دستان جامعه خواهد شد. راه مقابله با افزایش قیمت‌ها و تورم، گسترش اعتراضات سازمانیافته علیه رژیم و سیاست‌های اقتصادی و نظامی‌گرایانه‌ی آن، مخالفت با جنگ و تحریم‌های اقتصادی و فراهم کردن امکانات لازم برای برچیدن بساط رژیم فاسد و انگلی است، که سال به سال وضعیت معیشتی مردم در آن بدتر، فقر، استبداد، فساد و سرکوب و بی عدالتی در آن بیشتر شده‌است.

اعتراضات علیه سیاست‌های رژیم گسترده هستند، اما از آن‌جا که پراکنده و سازمان نایافته‌اند، نمی‌توانند به نتیجه برسند و همین امر به رژیم جرات می‌دهد سیاست‌هایی را که منجر به وضعیت موجود شده‌اند، همچنان ادامه دهد و درآمدهای کشور را به‌جای رفاه مردم، صرف بقای خود کند. نارضایتی از افزایش هزینه‌های فزاینده زندگی و ناتوانی حکومت در مهار قیمت‌ها و تامین آب و برق و گاز، نشان می‌دهد که رژیم قادر به حل هیچ کدام از این بحران‌ها نیست.

حزب چپ ایران منشا اصلی افزایش فزاینده‌ی قیمت‌ها و هزینه‌های زندگی را در سیاست‌های اقتصادی-اجتماعی رژیم می‌داند. پراکندگی و سازمان نایافتگی مردم، به‌ویژه طبقه کارگر و تهی‌دستان، پراکنده بودن اعتراضات اجتماعی و سیاسی، و فقدان آلترناتیوی مرکب از نیروهای دموکراتیک چپ و جمهوریخواه، در خدمت ادامه‌ی این وضعیت است. هم از این رو، ما تشدید تلاش‌ها برای سازمانیابی مردم، همبستگی درونی جنبش‌های مدنی، هم‌سوئی و گسترش مبارزات و تلفیق مطالبات معیشتی و اقتصادی با مطالبات آزادیخواهانه را، برای رهائی از این وضعیت راه‌گشا می‌دانیم.

هیئت سیاسی - اجرائی حزب چپ ایران

بهمن ۱۴۰۳ - ۱۳ فوریه ۲۰۲۵ ۲۵

چاره کارگران وحدت و تشکیلات مستقل است!

همه با هم برای آزادی زندانیان سیاسی و کارگری متحدانه مبارزه کنیم!

از مبارزه کارگران و مزد و حقوق‌بگیران شاغل و بازنشسته برای افزایش دستمزد حمایت کنیم!

***برای تماس با نشریه "جنگ کارگری" می‌توانید با آدرس زیر تماس بگیرید:**

***"جنگ کارگری" نشریه گروه کار کارگری حزب چپ ایران را می‌توانید در آدرس زیر ببینید:**

<https://bepish.org/taxonomy/term/457>